

## بازگرداندن معدوم

### با تمام خصوصیات

بحث اعاده معدوم و امکان یا امتناع آن، از مسائلی است که از قدیم، حکیمان و متکلمان درباره آن بحث کرده‌اند و هر یک از طرفداران امکان و امتناع دلایلی برای اثبات نظریه خود اقامه کرده‌اند. از نظر متکلمان این مسئله ارتباط نزدیکی با معاد جسمانی دارد و آنان از این اصل به عنوان ابزاری برای حشر اجساد و معاد جسمانی بهره می‌گیرند. در این مقاله، این مسئله، هم از نظر مثبتان و هم از نظر نافیان مورد بررسی قرار می‌گیرد و دلائل آنها نقد می‌شود.

جسمانی بشر» بر امکان آن تأکید کرده و از این طریق معاد جسمانی را نیز ممکن دانسته‌اند.

این که گفتیم متکلمان بر امکان اعاده معدوم تأکید دارند، مقصود، اکثریت آنهاست، خواه گروه اشاعره یا گروه معتزله، و در عین حال برخی از معتزله مانند ابوالحسین بصری (م ۴۳۶هـ) و محمود بن عمر زمخشری (م ۵۳۸هـ) که از مشاهیر گروه معتزله هستند در قول به امتناع به

بازگرداندن معدوم با تمام خصوصیات، از مسائلی است که حکیمان و متکلمان درباره آن سخن گفته‌اند، و هر دو گروه با رویکرد خاصی به تحلیل آن پرداخته‌اند. حکیمان الهی با بررسی مسائل مربوط به صفحه هستی، به این نتیجه می‌رسند که بازگرداندن چیزی که معدوم شده است، آن هم با تمام خصوصیات، امری است محال، در حالی که گروه دوم به خاطر حفظ اصل عقیدتی به نام «معاد

حکیمان پیوسته اند. (۱)

مسأله:

ا. بازگرداندن معدوم مطلق به جهان

هستی.

ب. بازگشتن جسمانی انسان در روز

قیامت

جدا از یکدیگر مورد بررسی قرار گیرد،

هر چند مسأله نخست از نظر متکلمان در

مسأله دوم اثرگذار است و در کتاب‌های

کلامی و فلسفی، این دو بحث به هم گره

خورده است.

### تبیین محل نزاع

تحریر محل نزاع و تبیین نفی و اثبات

در روشن شدن مسأله، تأثیر بسزایی دارد.

موضوع بحث از نظر حکیمان بازگرداندن

معدوم با تمام خصوصیات و ویژگی‌ها

است که یکی از آنها زمانی است که شیئی

در آن ظرف پدید آمده است، خواه زمان را

از مشخصات پدیده بدانیم یا از نشانه‌های

تشخص، و یا آن را به اضافه و انتساب

شیء به زمان تفسیر کنیم، زیرا در هر حال

درست است که گروه معتزله و

اشاعره، هر دو بر امکان اعاده معدوم

تأکید دارند، ولی معتزله معتقدند: هیچ‌گاه

«عدم» سراسر شیء معدوم را فرا

نمی‌گیرد، بلکه ذاتی از آن به نام «ماهیت»

باقی مانده و فقط وجود آن معدوم می‌شود،

و اگر بار دیگر بازگشت، «معدوم مطلق»

باز نمی‌گردد، بلکه وجود آن که بسان

عرض نسبت به موضوع است، باز می‌گردد

و این به خاطر این است که این گروه به

مسأله «تقرر ماهیات قبل از وجود» عقیده

راسخ دارند، و در نتیجه معتقداند ذات

شیء هیچ‌گاه از بین نمی‌رود، چه قبل از

وجود نخست، چه پس از معدوم شدن.

در حالی که اشاعره به خاطر نفی

«حال» و یا «تقرر ماهیات قبل از وجود»

معتقد به بازگشت معدوم مطلق می‌باشند به

گونه‌ای که حلقه مشترکی میان مبدأ و معاد

وجود ندارد. (۲)

واقع‌بینی ایجاب می‌کند که هر دو

۱. تلخیص المحصل، ص ۳۹؛ شرح المواقف، ج ۸، ص ۲۸۹؛ شرح تجرید العقائد قوشچی، ص ۶۰.

۲. شرح المواقف: ج ۸، ص ۲۸۹؛ المجموع، ج ۲، ص ۳۰۵-۳۰۷؛ المغنی، ج ۱۱، ص ۴۵۹.

متکلمان به دنبال آن هستند، از نظر حکیمان محال نیست .

از این که هر دو گروه بر ادعای خود اقامه دلیل می‌کنند، نشانه آن است که امتناع یا امکان اعاده معدوم را مسأله نظری تلقی می‌کنند، در حالی که شیخ الرئیس، و به تبع او فخر رازی امتناع اعاده را يك امر بدیهی و بی‌نیاز از دلیل می‌دانند، و در این مورد رازی از ابن سینا چنین نقل می‌کند: هر کس به فطرت خود مراجعه کند، و غبار تعصب را از خرد بیفشاند، خرد او گواهی می‌دهد که بازگرداندن معدوم یا تمام خصوصیات، امری ممتنع است. آنگاه در پاسخ این که: «اگر امتناع اعاده، امری بدیهی است، پس چرا گروهی آن را تجویز می‌کنند؟» یادآور می‌شود: همین طوری که گاهی غیر بدیهی به خاطر يك رشته عوامل خارجی، بدیهی تلقی می‌شود، گاهی هم بدیهی، به خاطر يك رشته موانع، غیر بدیهی جلوه می‌کند. (۱)

ما به خاطر تفکیک دو مسأله، فقط بر

شیء با این زمان به نوعی در ارتباط بوده و اگر بناست با تمام خصوصیات بازگردد، باید زمان هم بعینه بازگردد.

در حالی که متکلمان، در تجویز اعاده معدوم، به بازگرداندن خود آن شیء می‌اندیشند به گونه‌ای که عرفاً بگویند شیء دیرینه که جامه عدم پوشیده بود دومرتبه بازگشت، اما هرگز عینیت عقلی و یا بازگشت زمانی که شیء در آن ظرف بوده، مورد نظر آنها نیست، آنان با امکان بخشیدن به مسأله اعاده معدوم در صدد اثبات معاد جسمانی انسان‌ها هستند. و ناگفته پیداست که معاد انسان در روز قیامت، به معنی بازگشت زمان دنیا در روز رستاخیز نیست، هرگاه خود انسان بازگردد هر چند زمان برنگردد، معاد جسمانی تحقق می‌پذیرد.

از این بیان روشن می‌شود که وحدت موضوع میان دو گروه در این مسأله محفوظ نیست، آنچه را که منکران نفی می‌کنند، مورد اثبات متکلمان نمی‌باشد، و آنچه که

دلایل منکران و مثبتان «اعاده معدوم» می‌پردازیم و سخن درباره معاد جسمانی را به محل خود واگذار می‌کنیم. اینک ادله قائلان به امتناع:

### ۱. معدوم قابل اشاره نیست

بازگرداندن چیزی که رهسپار به دیار عدم شده، امکان پذیر نیست، زیرا معدوم چیزی نیست که بتوان در حال عدم به آن اشاره کرد، و اگر در زمانی اعاده رخ داد، مثل معدوم خواهد بود، نه مانند آن.<sup>(۱)</sup> محقق طوسی می‌گوید: شیء معدوم باز نمی‌گردد، زیرا اشاره به معدوم غیر ممکن است، در این صورت چگونه می‌توان به چنین چیزی حکم کرد که باز می‌گردد؟<sup>(۲)</sup>

توضیح این که: اعاده این است که شیئی در زمانی لباس وجود ببوشد، آنگاه در زمان دوم معدوم گردد، سپس در زمان سوم پدید آید. شکی نیست در حالت دوم

که جامه وجود را از تن به درآورده چیزی از آن باقی نمی‌ماند که بازگردد. و اگر نظریه معتزله را بپذیریم که می‌گویند: «ذات شیء پس از عدم محفوظ است، و وجود نسبت به ذات، به منزله عرض نسبت به موضوع است و با از بین رفتن وجود، ذات از میان نمی‌رود، همچنان که با از بین رفتن عرض، موضوع از بین نمی‌رود»، در این صورت می‌توان به ذات معدوم - که جدا از وجود تقرّر دارد - اشاره کرد مانند جسمی که روزی سفید بود، سپس سفیدی را از دست داد، هرگاه بار دیگر سفیدی بر آن عارض آید، می‌توان گفت سفیدی بازگشت. مصحح این کلام وجود قدر مشترکی است بین سفیدی اول و سفیدی جدید، در حالی که جریان در مورد بحث، چنین نیست، زیرا از شیء معدوم چیزی باقی نمی‌ماند تا حلقه اتصالی میان دو وجود باشد.<sup>(۳)</sup> این استدلال نقضاً و حلاً مخدوش است:

۱. التعليقات، ۱۷۹.

۲. کشف المراد، ص ۷۳، قسم المتن.

۳. شوارق الالهام، ج ۱، ص ۵۰۴؛ کشف المراد، ص ۷۴.

صورت ذهنی، عین وجود خارجی نیست، بلکه مثل آن است. (۳)

ظاهراً محقق لاهیجی بین علم طریقی و علم موضوعی، فرقی نگذاشته، و لذا صورت ذهنی از شیء معدوم شده را مثل آن تلقی کرده، نه عین آن، در حالی که اگر وی به صورت ذهنی، از نظر طریقی می‌نگریست، مسلماً صورت ذهنی را به تمام معنی، حاکی از واقع آن می‌دانست نه مماثل آن.

نتیجه این که: این دلیل نافیان، دلیل کافی نیست، خود حکیمان در مورد مسأله «معدوم مطلق قابل خبر دادن نیست» گرفتار همین دو اشکال شده و از آن به نوعی پاسخ داده‌اند. (۴)

## ۲. تخلّل عدم در درون وجود ممکن نیست

محقق طوسی می‌گوید: هرگاه معدوم با تمام مشخصات بازگردد، لازم آن این

اما از نظر نقض: اگر بازگرداندن معدوم در گروی امکان اشاره به معدوم باشد و معدوم مطلق اشاره پذیر نباشد، و نتوان از آن به امکان اعاده گزارش داد، در این صورت باید نتوان از آن، به امتناع اعاده نیز گزارش داد، در حالی که نافیان اعاده معدوم از آن به امتناع بازگشت خبر می‌دهند و می‌گویند:

اعادة المعدوم ممّا امتنعاً

وبعضهم فيه الضرورة ادعى (۱)

اعاده معدوم از ممتنع است و برخی در این مورد ادعای بدهت نموده‌اند. و از نظر حلّ، گزارش از امکان اعاده معدوم در گروی وجود خارجی موضوع نیست، بلکه کافی است که معدوم را در ذهن خود حاضر کنیم و به وسیله آن درباره واقع معدوم حکم کنیم. (۲)

ولی محقق لاهیجی در شوارق، این پاسخ را مخدوش دانسته و می‌گوید:

۱. شرح منظومه سبزواری، ص ۴۳.

۲. کشف المراد، ص ۷۴.

۳. شوارق، ج ۱، ص ۵۰۵.

۴. شرح منظومه سبزواری، ص ...

می‌شود که «عدم» در درون وجود آن شیء قرار گیرد زیرا فرض مسأله این است که معدوم با تمام مشخصات بدون کوچک‌ترین تفاوت به صحنه باز می‌گردد، به گونه‌ای که موجود در زمان سوم، حتی از نظر زمان، عین همان موجود نخست می‌باشد، در حالی که فرض این است که شیء در زمان دوم (میان زمان اول و زمان سوم) معدوم، و بطلان به ذات او راه یافته است. هرگاه موجود در زمان سوم، عین همان موجود نخست باشد، در این صورت بین شیء و خویشتن عدم قرار می‌گیرد، اگر موجود در زمان سوم مماثل موجود در زمان اول بود، در این صورت مشکلی نبود، ولی فرض این است که آن، عین اولی است. (۱)

### ۳. مفاسد سه‌گانه اعاده معدوم بعینه

بازگشت معدوم مطلق بعینه و با تمام خصوصیات، سه تالی فاسد دارد:

۱. بین مبدأ و معاد تمایزی نخواهد

بود.

۲. دو امر متقابل و متضاد بر او صدق خواهد کرد.

۳. زمان به صورت بی‌نهایت باز خواهد گشت.

اینک توضیح هر سه تالی فاسد:

أ. هرگاه چیزی که معدوم شده با تمام خصوصیات بازگردد، در این صورت چگونه می‌توان مُعاد (بازآفریده) را از مبتدأ (آفرینش نخست) بازشناخت، زیرا فرض این است که معدوم با تمام خصوصیات، حتی زمانی که در آن می‌زیسته بازگردد، در این صورت چگونه می‌توان نام یکی را آفرینش نخست و دومی را بازگشت آن نامید، بلکه به يك معنی تعدد و دوگانگی از بین می‌رود، و جز يك چیز باقی نمی‌ماند.

ب. هرگاه شیء با زمانی که در آن می‌زیسته با تمام خصوصیات بازگردد، در این صورت دو شیء متقابل بر آن صدق خواهد کرد، زیرا زمان معاد به حکم این که در گذشته بوده عنوان سابق، و به حکم این

تسلسل پیش آید.<sup>(۲)</sup> ولی در این صورت اشکالی دیگر تولید می‌شود و آن این که هرگاه سابقیت و لاحقیت از ذاتیات زمان باشد، دیگر اعادهٔ زمان ممکن نخواهد بود، زیرا از آنجا که وصف سابقیت برای زمان گذشته ذاتی است، از او جدا نمی‌گردد، و اگر باز گردد، نتیجهٔ آن، تفکیک وصف ذاتی از زمان خواهد بود، زیرا فرض کردیم که پس از بازگشت لاحقیت از ذاتیات او خواهد بود.

#### ۴. امکان پذیری مماثل معاد

هرگاه بازگرداندن معدوم، با تمام خصوصیاتش امکان پذیر باشد، در این صورت آن امر ممکن بوده و نظیر آن نیز ممکن خواهد بود. هرگاه مثل آن نیز آفریده شود، در این صورت این پرسش پیش می‌آید فرق فردی به نام «مُعاد» با فردی به نام «مماثل» چیست و چرا یکی را معاد و یکی را مماثل معرفی می‌کنیم؟ و این دلیل غیر از مفسده نخست است که در

که اکنون بازگشته وصف لاحق خواهد داشت. نتیجه این که يك شیء مصداق دو چیز متضاد یعنی سابق و لاحق خواهد بود.

ج. بازگشت زمان دوم، نوعی وجود ثانوی برای آن زمان است، در آن صورت امتیاز این دو زمان به وسیلهٔ صفات آن دو تحقق خواهد پذیرفت که یکی در زمان سابق بوده و دیگری در زمان لاحق می‌باشد، آنگاه نقل کلام به این دو زمان می‌کنیم، و می‌گوییم تفاوت آن دو با چیست؟ جز این که یکی در زمان سابق و دیگری در زمان لاحق است؟ و همچنین سؤال‌ها پیش می‌رود و زمان‌ها از پی یکدیگر می‌آیند و تسلسل محال پیش می‌آید.<sup>(۱)</sup>

در حالی که تالی فاسد سوم، مورد تکیهٔ حکیمان قرار گرفته ولی از نظر محقق سبزواری مخدوش اعلام شده است، او می‌گوید از آنجا که سابقیت و لاحقیت برای زمان امری ذاتی است، دیگر در مقام تمایز نیازی به زمان دیگر نخواهند داشت تا

۱. شرح مقاصد، ص ۸۷.

۲. شرح منظومهٔ سبزواری.

دلیل سوم بیان گردید.

صحنه بازگردند در این موقع اعاده‌های غیر  
متناهی پیش می‌آید.

در آنجا، مبتدا و معاد، یکسان بودند  
و تمایزی نداشتند، در این جا معاد و  
مماثل یکسان می‌باشند و تمایزی  
ندارند. (۱)

ولی این استدلال چندان متقن نیست،  
زیرا امکان بازگشت‌های بی نهایت دلیل  
بر وقوع آنها نمی‌باشد، و علت تحقق  
پذیرفتن يك فرد فقط به این جهت است که  
اراده فاعل بر اعاده یکی تعلق گرفته است  
نه بر مصادیق دیگر. (۲)

### ۵. بازگشت‌های بلا نهایت

هرگاه فرض کنیم اعاده معدوم با تمام  
خصوصیات امکان پذیر باشد، در این  
صورت این پرسش مطرح می‌شود: آیا  
اعاده آن به صورت يك بار امکان پذیر  
است یا اعاده‌های دیگر نیز به سان اعاده  
نخست از امکان برخوردار است؟ طبعاً  
باید دومی را بگوییم، زیرا اگر اعاده شیء  
معدوم، ممکن شد، منحصر به يك بار  
نخواهد بود، بلکه در طول زمان مصادیقی  
از آن امکان پذیر خواهد بود. در این  
صورت سؤال می‌شود: چرا يك بار  
بازگشت؟ و سبب تخصیص آن به يك بار  
چیست؟ و چون مرجحی برای يك بار در  
کار نیست، باید همه اعاده‌های ممکن به

### ۶. يك شیء و دو وجود

شکی نیست که اعاده به معنی ایجاد  
است، و ایجاد دوم، ولو به عنوان اعاده،  
نوعی تشخص بخشیدن به آن شیء است،  
هرگاه بار دیگر بازگردد، شیء واحد، دارای  
دو وجود و دو تشخص خواهد بود، و این  
امکان پذیر نیست، و به دیگر سخن، چون  
ایجاد دوم، عین ایجاد اول است، بنابراین،  
يك تشخص خواهد داشت، ولی چون نام  
اعاده دارد، باید دارای دو تشخص  
باشد. (۳)

با توجه به این دلایل که برخی از اتقان

۱. شرح منظومه سبزواری، ص ۱۹۸؛ نه‌ایة الحکمة، ص ۲۴.

۲. شرح منظومه سبزواری، ص ۲۰۱.

۳. اسفار اربعه، ج ۱، ص ۳۵۳.



بیشتری برخوردار است می‌توان امتناع اعاده معدوم را متعین دانست، ولی چیزی که هست این است که متکلمان اسلامی، به دنبال چنین اعاده معدومی که براهین آن را نفی می‌کند نیستند، زیرا آنان از این اصل به عنوان ابزار بر حشر اجساد و معاد جسمانی بهره می‌گیرند، و معاد جسمانی بر عینیت عقلی استوار نیست، و از سخنانی که آنان درباره معاد می‌گویند به روشنی پیداست که مقصود آنان از «معاد» بدن مماثل است که از عینیت عرفی برخوردار می‌باشد.

عبدالقاهر بغدادی می‌گوید: با در نظر گرفتن این که آفرینش نخست، امری ممکن است، طبعاً، توانا بر چنین آفرینشی بر بازگرداندن آن نیز توانا خواهد بود، چنان که می‌فرماید:

«وَضْرِبْ لَنَا مِثْلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يَحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ \* قُلْ يَحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ». (یس / ۷۸-۷۹)

«معاد را توصیف کرد و آفرینش خود را

فراموش نمود و گفت: چه کسی این استخوان‌ها را که پوسیده است، زنده می‌کند؟ بگو همان کسی که آن را نخستین بار آفریده، آنها را زنده می‌کند و او بر هر آفرینشی داناست».<sup>(۱)</sup>

سید شریف آنگاه که درباره قاعده «اعاده معدوم» سخن می‌گوید: بحث را به معاد کشانده و می‌گوید: پیروان شرایع آسمانی همگی بر امکان و وقوع معاد اعتقاد راسخ دارند، زیرا گردآوری اجزای پراکنده بدن، بذاته امری ممکن است، و هرگاه فرض کنیم اجزا معدوم شده‌اند، بار دیگر بازگرداندن آنها برای خدا امری ممکن است، و خدا می‌داند که کدام جزء متعلق به کدام بدن است.<sup>(۲)</sup>

این کلمات و نظایر آنها که در کتاب‌های متکلمان، فراوان به چشم می‌خورد، حاکی از آن است که مورد نظر آنان، غیر از آن است که حکیمان آن را محال می‌دانند.

## ادله قائلان بر امکان اعاده

معتزله می‌گویند: هر موجودی که دارای سه ویژگی می‌باشد، اعاده آن امکان پذیر است.

۱. قابلیت بقاء داشته باشد، و به دیگر سخن ذات متعلق به زمان خاص نباشد، و لذا اصوات و حرکات امکان اعاده را ندارند.

۲. موجودی که معدوم گردیده از افعال الهی باشد نه افعال انسانی، زیرا افعال انسان محدود به زمان خود می‌باشند.

۳. از امور تولیدی که از مخلوقات دیگر به وجود می‌آید نباشد زیرا امور تولیدی وابسته اموری است که به زمان خاص خود محدود می‌باشد.<sup>(۱)</sup>

در حالی که اشاعره هیچ کدام از این شرایط را برای امکان اعاده لازم نمی‌دانند سرانجام هر دو گروه در مقابل حکیمان، صف آرای کرده، بر امکان اعاده معدوم به سه وجه استدلال نموده‌اند:

الف. هرگاه بازگرداندن شیء معدوم محال باشد به خاطر یکی از سه چیز است:

یا شیء فی حدّ نفسه محال است.

یا به خاطر يك لازم ذاتی

یا به خاطر يك عنوان عرضی که قابل جدا شدن است.

دو احتمال نخست منتفی است، زیرا اگر بذاته، و یا به خاطر يك لازم ذاتی محال باشد، باید مطلقاً وجود نپذیرد، طبعاً احتمال سوم متعین است، در این صورت با برطرف شدن آن عارض خارجی از آنجا که لازم نیست، اعاده ممکن خواهد بود.

محقق طوسی می‌گوید: ما همان صورت دوم را انتخاب می‌کنیم، یعنی امتناع آن به خاطر امتناع ماهوی نیست، بلکه به خاطر لازم ماهیت شیء است و آن این است که ماهیت موجوده، پس از عدم قابل بازگشت نیست، و به تعبیر دیگر، وجود بعد العدم مانع از آن است که شیء

۱. المجموع، ج ۲، ص ۳۰۵، ط دارالشرق، تألیف قاضی عبدالجبار، گرد آورنده ابومحمد الحسن بن احمد بن متویه.

بار دیگر به همان خصوصیات جامه وجود بپوشد، و چون این لازم در ایجاد ابتدایی موجود نیست، از وجود ابتدایی مانع نخواهد بود. (۱)

ب. قاعده امکان، و آن این که هر چه را شنیدی تا دلیل قاطع بر امتناع آن اقامه نشده آن را طرد مکن، و اعاده معدوم از مصادیق این قاعده است.

ولی پاسخ این استدلال روشن است، هرگاه مدعا، امکان احتمالی باشد، مسلماً این قاعده، وافی به اثبات آن هست و مفهوم آن این است که هرگاه انسان چیزی را شنید، بی جهت آن را نفی نکند، ولی مدعای متکلمان، امکان وقوعی است، و مدعی هستند که دلیل بر امتناع آن نیست، در حالی که براهین

پیشین، امتناع آن را ثابت کرد. (۲)  
ج. اعاده معدوم به سان یادآوری شیء پس از نسیان آن است. یادآوری، بازگرداندن علم پیشین است، نه علم جدید، در حالی که بین علم پیشین و یادآوری نسیان فاصله شده است. (۳)

این استدلال نیز به سان دو استدلال پیشین نارساست، زیرا دانش انسان در ذهن انسان، موجود و پابرجاست، و نسیان، پرده‌ای است میان اندیشه انسانی و دانش پیشین او، و تذکر، يك نوع پرده‌برداری از واقعیت است، و به تعبیری دیگر روزگاری التفاتی به آنچه در ذهن خودش مرکوز بود، نداشت و به هنگام یادآوری بار دیگر به آن بازمی‌گردد و التفات پیدا می‌کند. (۴)

۱. شوارق الالهام، ج ۱، ص ۵۱۴.

۲. شرح اشارات، ج ۳، ص ۴۱۸.

۳. کشف الفوائد، ص ۳۲۳.

۴. تلخیص المحصل، ص ۳۹۹.